

حقیقت وحی در قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی

علیرضا میرزایی^{۱۴}

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۳۱

چکیده

وحی در اسلام از جایگاه ویژه برخوردار بوده و اساس و محورا اصلی آموزه های دینی و منبع همه معارف وحی است. هیچ مسأله در اسلام جایگاه و عظمت وحی را ندارد. بنابراین وحی در فرهنگ اسلامی مفهومی اساسی است. اکنون این پرسش مطرح است چه دیدگاه‌هایی درباره وحی وجود دارد؟ حقیقت وحی چیست؟ و آیا الفاظ و کلمات قرآن همچون محتوا و معانی آن از سوی خداوند وحی شده و پیامبر هیچ گونه نقش و دخالتی در آن نداشته یا این که پدیده ای بشری و ساخته خود پیامبر است و به اصطلاح قالب‌هایی است که پیامبر تجربه باطنی خود رابه وسیله آنها تعبیر کرده است؟ این مقاله با هدف پاسخگویی به این سوالات انجام شده است و قصد دارد تا به این سوال پاسخ دهد که آیا الفاظ و کلمات قرآن همچنین مانند محتوای آن وحیانی است یا اینکه ساخته پیامبر است. در این مقاله با روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و پردازش توصیفی و تحلیلی به این موضوع پرداخته شده و آنرا از دیدگاه دو تا از مفسرین بزرگ شیعه مورد بررسی قرار داده است. باتوجه به آیات قرآن که می فرماید: هیچ کس نمی تواند تغییری در آیات قرآن بدهد، به این نتیجه می رسیم که الفاظ قرآن هم همانند محتوای آن از طرف خداوند بوده و پیامبر و هیچ بشر دیگری در این باره دخالتی نداشتند.

کلیدواژگان: قرآن، حقیقت وحی، الفاظ وحی، علامه طباطبایی، جوادی آملی.

^{۱۴} دانش پژوه سطح ۴ تفسیر و علوم قرآن.

«حقیقت وحی» و مباحث مرتبط با آن امروزه یکی از شاخصه های مهم دانش علوم قرآنی به شمار می رود. درباره حقیقت وحی پژوهش هایی چه در متون اسلامی و چه تطبیقی تحقق پذیرفته و موضوع های مختلفی درباره حقیقت وحی مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان موضوع «وحیانی بودن الفاظ قرآن» از جایگاه ویژه برخوردار است؛ زیرا مسأله صرفاً نظری و علمی نیست بلکه در اعتقاد و باور مخاطبان قرآن نقش محوری ایفا می کند و این مبحث از گذشته دستاویزی برای مخالفان و بیماران دلان به شمار می رفته تا شبهات خویش را برای ایجاد تشویش در ذهن مومنان و خدشه دار نمودن معارف قرآن القاء کنند. بنابراین در اینجا به این سوال جواب می دهیم که آیا الفاظ و کلمات قرآن همچنین مانند محتوای آن وحیانی است یا اینکه ساخته پیامبر است؟ از این رو در این مقاله با روش گردآوری اطلاعات کتابخانه ای و پردازش توصیفی و تحلیلی به این موضوع پرداخته ایم و آنرا از دیدگاه دو تا از مفسرین بزرگ شیعه مورد بررسی قرار دادیم.

اهمیت مسأله در این است که اگر الفاظ قرآن را بشری و غیر وحیانی بدانیم پیامدهای مانند قداست زدایی از الفاظ و کلمات قرآن، و همچنین نفی اعجاز در بعد لفظی و واژگانی قرآن از بین می رود. درباره حقیقت وحی گرچه مسائل زیادی بحث شده، ولی از دیدگاه این دو مفسر عنوان مستقلی وجود نداشته است و این مسئله نوآوری پژوهش حاضر را نشان می دهد.

مفهوم شناسی

حقیقت در لغت

أصل الحق: المطابقه والموافقه، كمطابقه رجل الباب فی حقه لدورانه علی استقامه. ترجمه: اصل حق مطابقت و یکسانی و هماهنگی و درستی است. مثل مطابقت پایه درب در حالی که پاشنه خود با استواری و درستی می چرخد و می گردد.

و الحقیقه: تستعمل تاره فی الشیء الذی له ثبات وجود، كقوله صلی الله علیه وآله لحارث: «لکل حق حقیقه، فما حقیقه ایمانک» و تاره تستعمل فی الاعتقاد، و تاره فی العمل و فی القول، فیقال: فلان لفعله حقیقه: اذا لم یکن مرئیا فیه. و يستعمل فی ضده المتجوز و المتوسع و المتفسح. و قیل: الدنیا باطل، و الاخره حقیقه؛ ترجمه: واژه حقیقت گاهی در مورد چیزی که دارای وجودی و ثباتی است به کار می رود مانند قول پیامبر به حارث که فرمود برای هر چیزی حقیقتی است حقیقت ایمان تو چیست و گاهی در مورد اعتقاد استعمال می شود، و گاهی در گفتار و کردار چنان که می گویند او در کارش حقیقت است وقتی که در آن کار ریا و خودنمایی نباشد. نقطه مقابل حقیقت در سخن و ضدش مجاز گوئی و گشاده گوئی است و گفته شده دنیا باطل و آخرت حقیقت است (راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ۱۳۸۳: ص ۲۴۷).

وحی در لغت

الواو و الحاء و الحرف المعتل: أصل يدل على إلقاء علم في إخفاء أو غيره الي غيرك. فالوحي: الاشارة. و الوحي: الكتاب و الرساله. و كل ما ألقىته إلى غيرك حتى علمه فهو وحي كيف كان. و أوحى الله تعالى و وحي. قال: و كل ما في باب الوحي فراجع إلى هذا الاصل الذي ذكرناه (ابن فارس، معجم المقاييس، ۱۴۰۴ق: ج ۶، ص ۹۴).

وحی در اصطلاح

وحی ارتباطی معنوی بین شخص پیامبر با عالم غیب است و در آن، پیام خداوند به پیامبر منتقل می شود. نتیجه این فرآیند، آگاهی قطعی است که از ناحیه خداوند، به برخی از انسان های برگزیده عطا می شود (طباطبایی، وحی یا شعور مرموز، ص ۱۰۴).

آیت الله جوادی می فرماید:

واژه پژوهان، معتقدند که وحی، اصل و قاعده‌ای برای رساندن (علم) و غیر آن است. وحی در قرآن، غالباً از سنخ علم و ادراک است، نه از جنس تحریک و عمل؛ گرچه انسان در وقت عمل از مجاری فکر و اندیشه استمداد می جوید؛ و علم و ادراک، نحوه خاص وجود است که منزله از ماهیت است؛ هر چند ماهیت او را همراهی می کند. بنابراین، وحی، مفهومی برگرفته از (هستی) است. از این رو، (ماهیت) ندارد و نمی توان آن را از طریق جنس و فصل و حد و رسم، تعریف کرد. پس وحی، منزله از آن است که تحت معقولات معروف ماهوی قرار بگیرد و مفهوم وحی مانند معنای هستی دارای مصداقی است که آن مصداق، مراتب گوناگون و متفاوتی دارد (جوادی آملی، وحی و نبوت در قرآن، ۱۳۹۰: ص ۵۳).

کاربردهای وحی در قرآن

وحی در قرآن به چند معنا آمده است:

۱- **اشاره پنهانی:** که همان معنای لغوی است. چنان که درباره زکریا علیه السلام در قرآن می خوانیم «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (مریم، ۱۱)؛ و از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنان گفت: به شکرانه این موهبت صبح و شام خدا را تسبیح کنید.

۲- **هدایت غریزی:** یعنی رهنمودهایی طبیعی که در نهاد تمام موجودات به ودیعت نهاده شده است. هر موجودی اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان به طور طبیعی راه بقا و تداوم حیات خود را می داند. از این هدایت طبیعی به نام وحی در قرآن یاد شده است: «وأوحى ربك الى النحل أن اتخذى من الجبال بيوتاً ومن الشجر مما يعرشون ثم کلی من کل الثمرات فأسلکی سبل ربک ذللاً»؛ پروردگارت به زنبور عسل وحی نمود که

از کوه و درخت و داربست هایی که مردم می سازند، خانه هایی درست کن، سپس از همه میوه ها بخور و راه های پروردگارت را به راحتی بیوی (نحل، ۶۸ و ۶۹).

۳-الهام (سروش غیبی): گاه انسان پیامی را دریافت می دارد که منشأ آن را نمی داند، به ویژه در حالت اضطرار که گمان می برد راه به جایی ندارد. ناگهان درخششی در دل او پدید می آید که راه را بر او روشن می سازد و او را از آن تنگنا بیرون می آورد. این پیام های ره گشا، همان سروش غیبی که از عنایت الهی سرچشمه گرفته، در قرآن با نام وحی تعبیر شده است. قرآن درباره مادر موسی علیه السلام می فرماید: «و اوحینا ال ام موسی أن أرضعیه فاذا خفت علیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین» (قصص، ۷)؛ به مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و چون برجان او ترسیدی به دریایش انداز، و مترس و غمگین مباش که ماحتما او را به تو باز می گردانیم، و او را از پیامبران قرار می دهیم.

۴-وحی رسالی: وحی بدین معنا شاخصه نبوت است و در قرآن بیش از هفتاد بار از آن یاد شده است: «و کذلک اوحینا الیک قراناً عربیاً لتذکر القری و من حولها (شوری، ۷)؛ و این گونه قرآن به زبان عربی به تو وحی کردیم تا مردم ام القری و کسانی را که پیرامون آن هستند، بیم دهی، و آنان را از روز جمع شدن که تردیدی در آن نیست بترسانی، روزی که گروهی در بهشت اند و گروهی در آتش سوزان.

تفاوت دو دیدگاه علامه طباطبایی و آیت الله جوادی

در بحث وحی تفاوت در تقسیم بندی انواع وحی است: آیت الله جوادی در تقسیم بندی وحی می فرماید: همه انواع وحی در یک امر مشترک اند و آن الفاکردن یک امر مخفی و پنهانی هستند. وحی در نگاه ابتدایی تقسیم می شود به حق، راستی، نیکی و زیبایی و به باطل، دروغ، بدی و زشتی. قسم اول، نمونه ای است که با خداوند سبحان پیوند دارد. او که خیر و نیکی تنها به قدرت و اراده اوست.

قسم دوم، نوعی است که به شیطان ارتباط دارد. او که مبدأ زشتی و تباهی است، گرچه او نیز آفریده الهی و تحت تدبیر اوست، ولی از برخی جهات همانند سگ شکاری تحت فرمان مربی خود اطاعت می برد. خاستگاه این تقسیم ابتدایی وحی، خود قرآن کریم است. از آن رو که در برخی موارد وحی را به خداوند متعال اسناد می دهد و در مواردی نیز به شیطان انسی و جنی نسبت می دهد. مانند آنچه در این سخنان خداوند متعال آمده است: «و کذلک جعلنا لکل نبی عدو شیاطین النس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً ولو شاء ربک ما فعلوه فذرهم و ما یفترون، و لتصغی الیه فدهه الذین لایؤمنون بالآخره و لیرضوه و لیقتر فواماهم مقترفون (انعام، ۱۱۲-۱۱۳) و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم انکم لمشکون (انعام، ۱۲۱).

اما در قسمتی دیگر، وحی تقسیم می‌شود به علمی و عملی؛ زیرا فرستنده وحی گاهی علم و دانش را به طور پنهانی ارائه و القا می‌کند و گاهی عزم بر انجام عملی را به صورت یاد شده بر دل می‌اندازد. وحی علمی و ارائه مخفیانه حقایق شهودی قرآن از این نوع وحی‌ها است.

آنچه در باب وحی مهم و بنیانی است که قوام وجودی قرآن نیز به آن وابسته است همانا تنزیل وحی علمی و معرفتی و به عبارتی ارسال حقیقتی شهودی و عینی است که پیامبر آن را با دل و جان و با گوش و چشم مشاهده کند که آیات گویا نسبت به این نوع وحی قرآنی بیش از آن است که به شمارش آید.

وحی که همان الهام قرآنی است عبارت از القای علوم و معارف نهانی از توحید، معاد، نبوت اسمای حسنا و صفات علیا و اخبار انبیا و امت‌های پیشین بر جان پیامبر است (جوادی آملی، وحی و نبوت در قرآن، ۱۳۹۰: ص ۱۳۵-۱۴۳).

ولی علامه طباطبایی این تقسیم بندی را انجام نداده و همه آنها را به عنوان کاربردهای وحی به کار برده است ایشان می‌فرماید: از موارد کاربرد وحی به دست می‌آید که وحی، القا معنا به نحوی است که غیر از کسی که قصد افهام او شده است، پوشیده می‌ماند. بنابراین، الهام به نحو القای معنا در نفس، از طریق رؤیا یا از طریق وسوسه یا به اشاره همه آن‌ها وحی است. و در کلام خدای متعال همه این معانی به کار رفته است.

آیات مربوط به وحی رسالی

۱- انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعد و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل «نساء، ۱۶۳»
 ۲- و ماکان لبشران یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی الا باذنہ ما یشاء انه علی حکیم «شوری، ۵۲»

۳- نزل به الروح الامین، علی قلبک ک/ لتکون من المندرین «شعراء، ۱۹۳»

۴- نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القران و ان کنت من قبله لمن الغافلین «یوسف،

۳»

۵- و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهیم «نحل، ۴۳»

۶- و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا «شوری، ۵۲»

۷- و اوحی الی هذا القران لاندركم به و من بلغ «انعام، ۱۹»

۸- قل انما انا بشر مثکم یوحی الی «کھف، ۱۱۰»

۹- و کذلک اوحینا الیک قرانا عربیا لتندر ام للقری و من حولها «شوری، ۷»

۱۰- و ما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی، علمه شدید القوی «نجم، ۲ و ۳»

ساختار وحیانی بودن الفاظ قرآن

لفظ در لغت: اللام والفاء و الظاء کلمه صحیحہ تدل علی طرح الشیء؛ و غالب ذلك أن يكون من الفم. تقول: لفظ بالكلام يلفظ لفظا (ابن فارس، معجم المقاييس اللغة، ۱۴۰۴ق: ج ۵، ص ۲۵۹).؛ لفظ در لغت از لام و فا و ظ گرفته شده که کلمه صحیح که دلالت بر انداختن چیزی می کند و غالباً از دهان می باشد.

آیاتی که دلالت بر وحیانی بودن الفاظ قرآن می کنند

۱- و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقران غير هذا أو بدله قل ما يكون لى أن ابدله من تلقای نفسى إن أتبع الا ما يوحى إلى انى اخاف إن عصيت ربي عذاب يوم عظيم « يونس، آیه ۱۵» ترجمه: و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود؛ کسانی که ایمان به لقای ما (روز رستاخیز) ندارند، می گویند: قرآنی غیر از این بیاور؛ یا آن را تبدیل کن! (و آیات نکوهش بت ها را بردار) بگو: من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می شود پیروی می کنم؛ من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ (قیامت) می ترسم.

واژه شناسی

تلاوت مصدر است.

تلاوت: التاء و اللام و الواء أصل واحد، و هو الاتباع. يقال: تلوته اذا تبعته. و منه تلاوه القرآن، لانه يتبع آیه بعد آیه.

تلاوت از تا و واو و لام اصل واحدی است و به معنی پیروی کردن است و گفته شده: تلاوت کرد زمانی که تلاوت کند و از آن جمله تلاوت است، برای اینکه آیه بعد از آیه دیگر پیروی می کند (ابن فارس، معجم المقایس اللغة، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۳۵۱).

قرآن: مصدر است از ق، ر، اُ گرفته شده است. قرآن بر وزن رجحان به معنی جمع کردن و مخصوص کتابی که بر پیامبر نازل شده است و برای این کتاب علم شده است (راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ۱۳۸۳: ج ۴، ص ۱۸۱).

ترکیب

الواو عاطفه و اذا ظرف مستقبل متضمن معنی الشرط و جمله تتلى مضاف الیه و تتلى فعل مضارع بنا بر مجهول، و علیهم متعلقان بتتلى و آیاتنا نایب فاعل و بینات حال است. جمله قال محلی از اعراب ندارد، زیرا جواب اذا است و الذین فاعل و جمله لا يرجون صله و لقاءنا مفعول یرجون است و جمله ایت مقول القول است. و بقرآن متعلقان بایت و غیر صفت برای قرآن، هذا مضاف برای غیر و أو حرف عطف و بدله عطف علی است. ما یکون: ما نافیه، یکون فعل مضارع ناقص ولی خبر مقدم آن، أن و ما فی حیزها اسم مؤخر آن است. و جایز است یکون تامه باشد و مصدر فاعل و من تلقاء نفسی متعلقان بأبدله و نفسی مضافه لتلقاء. إن أتبع: ان نافیه، و أتبع فعل مضارع و

فاعله مستتر تقدیره أنا و إلامادات حصر و ما مفعول به و جمله یوحی الی صله. انی أخاف: انی إن اسمها و جمله أخاف خبرها و إن شرطیه و عصیت فعل ماضی در محل جزم فعل شرط و التا فاعل، ربی مفعول به و یوم مضاف الیه و عظیم صفت می باشد (صافی، الجداول فی اعراب القرآن، ۱۴۱۸ق: ج ۱۱، ص ۹۲).

تبیین آیه

در این آیه جمله غیر هذا اوبدله موضوع، و جمله أن ابدله من تلقاء نفسی محمول می باشد و چون لفظ از طرف پیامبر نبوده نمی تواند تغییر بدهد، و با توجه به تعبیر قرآن با غیر هذا دلالت می کند محتوا، و الفاظش و حیانی است.

نظر طرفین تطبیق

علامه طباطبایی می فرماید:

در این آیات احتجاج های که خدای تعالی آنها را به رسول گرامی خود تلقین فرموده، تا آن جناب با آن احتجاج ها گفته های کفار را درباره کتاب خدا و یا عقائدشان را درباره خدایان خود و یا پیشنهاد های نابجای آنان را رد سازد.

مردمی که در این آیه سخن از ایشان رفته، مردمی بت پرست بودند که بتها را مقدس شمرده و پرستش می کردند، و یکی از سنت های آنان فرورفتگی در مظالم و گناهان و ارتکاب معاصی بوده است، و قرآن کریم از همه اینها نهی می کند، و به توحید خدای تعالی و ترک شرک و پرستش خدای تعالی دعوت می کند، پرستشی توأم با منزه داشتن خود از ظلم و فسق و پیروی شهوات.

و معلوم است کتابی که چنین وضعی دارد اگر آیاتش بر قومی تلاوت شود که چنین وضعی دارند موافق میل آنان و هوای نفسشان واقع نمی شود. چون آیات این قرآن مشتمل بر دعوتی است که مخالف با شهوات آنان است، پس اگر در پاسخ تلاوت کننده قرآن رسول خدا (ص) بگویند «ائت بقرآن غیر هذا» قرآن غیر این بیاور می فهمیم که قرآنی می خواهند که مشتمل نباشد بر آنچه که این قرآن مشتمل بر آن است، و این گفتارشان دلالت دارد بر اینکه قرآنی می خواهند که از شرک و ورزیدن نهی نکند، و به ترک فحشا و منکرات دعوت ننماید، و اگر به دنبال آن درخواست گفتند: «اوبدله» معنایش این است که حداقل آن آیاتی که موافق آراء و عقاید ما نیست عوض کن تا برای ما قابل قبول باشد، مثل اینکه مستعین یک شاعر و یا قصه گو وقتی شعر و یا قصه او را نمی پسندند می گویند شعری دیگر بخوان و قصه ای دیگر بگو، و یا حداقل آن را به بیانی بهتر نقل کن، طوریکه شنیدنش برای ما شیرین باشد. با این بیان روشن می شود که اگر بعد از شنیدن تلاوت قرآن گفته اند: «ائت بقرآن غیر هذا» خواسته اند رسول خدا (ص) قرآنی برایشان بیاورد که مشتمل بر معارفی که این قرآن بر آن است نباشد. این قرآن را به کلی رها نموده، قرآنی دیگر بیاورد. و اگر به دنبال آن پیشنهاد گفته اند «اوبدله» منظورشان این بوده

که قرآن موجود هم چنان بماند، ولی رسول خدا آن قسمت از آیات را که مخالف با هوی و میل ایشان است بردارد، و به جایش آیتی بگذارد که موافق میل آنان باشد؛ پس، فرق بین تعبیر قرآنی غیر این بیاور و تعبیر یا آن را عوض کن روشن گردید.

پس جمله «مایکون لی أن ابدله» نفی حق و سلب اختیار است، و جمله: «إن أتبع مایوحی الی» در مقام تعلیل جمله مذکور است، و جمله «انی أخاف إن عصیت ربی» نیز در مقام تعلیل آن تعلیل است، چون از آن تعلیل برمی آید که امر إلهی متعلق به اتباع است، و معنای این سه جمله این است که: من حق ندارم قرآن را از پیش خود تغییر دهم به علت اینکه من تابع چیزی هستم که به من وحی می شود و به این علت تابعم که امر الهی آمده که تنها وحی را پیروی کنم و چون از عذاب روزی عظیم می ترسم آن امر را مخالفت نمی کنم.

آیت الله جوادی می فرماید:

خدای سبحان در پاسخ به تقاضای بیجای مشرکان، به پیامبر اکرم (ص) فرمان می دهد که بگوید تغییر هر سخنی یا حکم و اصلاح آن، تنها به عهده گوینده کلام یا شخص مأذون از طرف اوست و چون قرآن سخن من نیست، در تغییر، تبدیل، جایگزینی کردن، حتی دیر یا زود ابلاغ کردن آن اختیاری ندارم: «قل مایکون لی أن ابدله من تلقای نفسی».

قرآن سخن خداست که به من وحی شده و سمت من در اینجا تنها پیروی و ابلاغ است و من، نه از چیز دیگری جز وحی پیروی می کنم؛ نه در پیروی از وحی کوتاهی می ورزم: «إن أتبع الامایوحی الی» این استدلال برابر شکل نخست قیاس اقترانی تنظیم شده است: من تابع هستم؛ هیچ تابعی حق تغییر در فرمان متبوع را ندارد، پس من حق تغییر فرمان خدا را ندارم. افزون بر آنکه، قرآن کریم اساساً تغییر پذیر نیست، چون اولاً سخن حق است و غیر از حق، چیزی جز ضلالت و باطل نیست «فماذا بعد الحق الا للظلال» و در هر مطلبی یک حق بیشتر نیست.

ثانیاً: هر گونه تغییر یا تبدیل، در چیزی راه دارد که بهتر از آن فرض شود. اگر موجودی بهترین وضع ممکن را دارا بود، نه تغییر در آن راه دارد؛ نه تبدیل آن مجالی دارد، چنان که نظام هستی که کلمات تکوینی پروردگارند، همانند نظام و حیاتی که کلمات تدوینی اویند، به بهترین وضع پدید آمدند، از این رو به عنوان نفی جنس درباره آن ها می توان گفت: «لاتبدیل لخلق الله» «لاتبدیل لکلمات الله»... زیرا غیر خدای سبحان قدرت ندارد و خود پروردگار نیز چون آن ها را به احسن وجه ممکن پدید آورد، هرگز عوض نخواهد کرد.

گفتنی است که پیشنهاد مشثوم و ناروای اهل شرک، یکی از دو کار نامعقول یعنی تغییر قرآن یا تبدیل آن بود؛ لیکن این دو عنوان از منظر دیگرمی توانند جامع مشترکی داشته باشند که از آن جامع به عنوان تغییر عام یا تبدیل عام تعبیر می شود. آنچه در پاسخ مشرکان گفته شد، نفی تبدیل است «مایکون لی أن ابدله» و از نفی تغییر سخن به میان نیامد؛ لیکن منظور از تبدیل منفی، معنای جامع آن است که تغییر را هم در برمی گیرد. البته

عنصر محوری مطلب همان پیروی محض از وحی الهی است که جمله «إن اتبع الامایوحی الی» آمده، به طوری که هر گونه تغییر و تبدیل را یکجا نفی می کند (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳۹۸: ج ۳۶، ص ۲۶۳-۲۶۵).

۲- وائل ماووحی الیک من کتاب ربک لامبدل لکلماته ولن تجد من دونه ملتحدا «کهف آیه ۲۷» ترجمه: و آنچه از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، بخوان برای کلماتش تبدیل کننده ای نیست، و هرگز جز او ملجأ و پناهی نخواهی یافت.

واژه شناسی

کتاب: مصدر، ریشه آن کتب است.

کتاب: الکاف و التاء و الباء اصل صحیح واحد یدل علی جمع شی الی شیء (ابن فارس، معجم المقایس، ۱۴۰۴: ج ۵، ص ۱۵۹).

ریشه معنایی: یعنی متصل کردن بعضی از حروف به بعضی دیگر ضمیمه شده به کار می رود، پس اصل در کتابت یا نوشتن منظم بودن خط است. ولی هر کدام از این معانی در مورد یکدیگر استعاره می شود و لذا کلام خدا هر چند که نوشته نشده باشد کتابت نامیده می شود (راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ۱۳۸۳: ج ۴، ص ۳۰۱).

ترکیب آیه

(الواو) استثنایه (اتل) فعل امر مبنی علی حذف حرف العله، و الفاعل أنت (ما) اسم موصول مبنی فی محلّ نصب مفعول به (أوحی) فعل ماض مبنی للمجهول، و نائب الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هو و هو العائد (الی) حرف جرّ و (الکاف) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (أوحی)، (من کتاب) جارّ و مجرور متعلّق بحال من نائب الفاعل (ربک) مضاف إلیه مجرور ..

و (الکاف) مضاف إلیه (لا) نافیة للجنس (مبدل) اسم لا مبنی علی الفتح فی محلّ نصب (لکلماته) جارّ و مجرور متعلّق بخبر لا .. و (الهاء) مضاف إلیه (الواو) عاطفه (لن) حرف نفی و نصب (تجد) مضارع منصوب، و الفاعل أنت (من دونه) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف مفعول به ثان، و (الهاء) مضاف إلیه (ملتحدا) مفعول به أول منصوب (صافی، الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه، ۱۴۱۸: ج ۱۵، ص: ۱۷۳)

بیان آیه

جمله وائل موضوع و اوحی الیک محمول می باشد و از همین کلمه اوحی می فهمیم که تمام الفاظ و محتوای قرآن وحی الهی بوده و هیچ کس توان تغییر و تبدیل در آن نداشته است.

نظر طرفین تطبیق

علامه طباطبایی می فرماید:

مراد از کتاب ربك، قرآن ویا لوح محفوظ است و گویا دومی با جمله «لامبدل لكلماته» مناسب تر است. همانطور که گفتیم گفتار در این آیات معطوف به ما قبل داستان اصحاب كهف است، به همین جهت مناسب تر این است که بگوییم جمله «واتل» عطف است بر جمله «انا جعلنا ما علی الارض»... و معنایش این می شود که: تو ای رسول گرامی ام خودت را بر اثر كفر ورزیدن مردم و از تأسف خوردن بر آنان هلاکت مینداز، آنچه از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن، زیرا هیچ چیز کلمات او را تغییر نمی دهد، چون کلمات او حق و ثابت است، و نیز برای اینکه تو غیر از خدا و کلمات او جایی دیگر نداری که دل به سوی آن متمایل سازی. از اینجا روشن می شود که هر یک از دو جمله «لامبدل لكلماته» و جمله «ولن تجدن دونه ملتحدا» برای تعلیلی جداگانه است و در حقیقت دو حجت جدای از همدیگر برای تعلیل آن امری که در جمله «واتل» بود و شاید به همین جهت است که خطاب در جمله «ولن تجد» مخصوص رسول خدا (ص) شده است. با اینکه حکم در آن عمومی است و مخصوص آن جناب نیست، چون به غیر خدا هیچ ملتحدی برای احدی نیست نه تنها برای پیغمبر. ممکن هم هست که منظور از جمله «ولن تجد» این باشد که تو، آری، شخص تو، به خاطر اینکه رسول هستی مانند دیگران مراجع متعدد نداری، تو جز یک نفر که آن هم فرستنده تو است ملتحد دیگری نداری. و بنا بر این مناسبتر این است که: این آیات را که مشتمل بر دستور خدا به سوی فرستنده ات تمایل نموده و رسالت او را ادا کنی وظیفه دیگری نداری (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۴: ج ۱۳، ص ۴۱۷).

آیت الله جوادی می فرماید:

در این آیه که فرمود کلمات الهی تبدیل پذیر نیست برهان عقلی مثل برهان نقلی اقامه شده است بر نراحت قرآن کریم از تحریف اما این سؤال که ممکن است در آن دلیل عقلی خدشه ای وارد بشود و آن این است که اسلام آخرین دین است و وجود مبارک پیامبر (ص) آخرین پیامبر است و این دین باید محفوظ بماند لکن دین چون دو ثقل وزین دارد یکی قرآن و دیگری عترت ممکن است به وسیله روایات حفظ بشود نه به وسیله قرآن، اگر تنها سند قرآن بود این دلیل عقلی تام بود و چون هم قرآن مرجع است هم روایات پس دلیل و سند منحصر بر قرآن نیست. اگر - معاذ الله - قرآن تحریف می شد باز اصل دین محفوظ بود برای اینکه روایات است این شبهه.

پاسخ این شبهه این است که خود ائمه (علیهم السلام) مثل پیغمبر (ص) فرمودند روایاتی که از ما به شما رسیده است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد حتما باید بر قرآن کریم عرضه بشود. برای اینکه مثل قرآن کسی سخن نمی گوید و جعل نمی کند اما سخنانی مثل سخنان ما جعل می کنند. روایات مجعول کم نیست. این بیان نورانی از خود پیامبر (ص) نقل شده است که: «ستكثر علی القال» افراد دروغ پرداز از من روایات نقل می کنند. که مرحوم مجلسی یک بیان لطیفی همانند بزرگان دیگر دارد و آن این است که می فرماید: همین روایت دلیل است بر اینکه به نام پیامبر احادیث جعل کردند؛ خواه این روایت صحیح باشد یا ضعیف، خواه صادر شده

باشد خواه صادر نشده باشد، دلیل است که بر پیامبر حدیثی افترا بستند، زیرا اگر این روایت صحیح باشد و از حضرت صادر شده باشد خب خود حضرت فرمود به نام من دروغ جعل می کنند. اگر این روایت ضعیف باشد و صادر نشده باشد چون همین را از پیغمبر نقل کردند، پس معلوم می شود به نام پیامبر چیزی را جعل می کنند. پس این روایت قطعی است بر جعل گذشته از آن دو طایفه از نصوص که یکی مربوط به نصوص علاجیه است یکی هم مربوط به مطلق روایات. روایت وقتی حجت است که بر قرآن کریم عرضه بشود و معلوم بشود که مخالف قرآن نیست، چون مخالفت قرآن مانع حجیت است. موافقت قرآن شرط نیست، بنابراین چون به نام اهل بیت (علیهم السلام) روایات جعل می کنند، چه اینکه روایات مجعول کم نیست پس این تحریف شده است. بنابراین تنها مرجعی که طبق برهان عقلی حتما باید محفوظ بماند قرآن کریم است. البته ادله ای نقلی فراوان دیگری هم بر صیانت قرآن از تحریف (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳۹۸، ذیل آیه).

۳- و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (۵) (سوره نجم).

ترکیب

جمله: «ما ينطق...» لا محل لها معطوفة على جملة جواب القسم ۴-۷- (إن) حرف نفی (إلا) للحصر، و ضمیر الغائب فی (علمه) يعود على الرسول عليه السلام (شديد) فاعل مرفوع، و هونعت لمنعوت محذوف أي: ملك شديد القوى (صافی، الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیان، ۱۴۱۸ق: ج ۲۹، ص ۱۰).

بیان آیه

جمله عن الهوى موضوع و جمله وحی محمول که بیان می کند این قرآن وحی است و از روی هوی و هوس نیست و همه لفظ و معنا آن از طرف خداوند است.

نظر طرفین تطبیق

علامه طباطبایی می فرماید:

[مقصود از اینکه فرمود: "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ..."]

"وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ" منظور از کلمه "هوی" هوای نفس و رأی و خواسته آن است، و جمله "ما ينطق" هر چند مطلق است، و در آن نطق به طور مطلق نفی شده، و مقتضای این اطلاق آن است که هوای نفس از مطلق سخنان پیغمبر نفی شده باشد (حتی در آن سخنان روزمره ای که در داخل خانه اش دارد)، و لیکن از آنجایی که در این آیات خطاب "صاحبان" به مشرکین است، مشرکینی که دعوت او را و قرآنی را که برایشان می خواند دروغ و تقول و افترای بر خدا می پنداشتند، لذا باید به خاطر این قرینه مقامی بگوییم: منظور این است که آن جناب در آنچه که شما مشرکین را به سوی آن می خواند، و آنچه که از قرآن برایتان تلاوت

می‌کند، سخنانش ناشی از هوای نفس نیست، و به رأی خود چیزی نمی‌گوید، بلکه هر چه در این باب می‌گوید وحیی است که خدای تعالی به او می‌کند (طباطبایی، تفسیرالمیزان، ۱۳۷۴: ج ۱۹، ص ۴۲).

آیت الله جوادی آملی می‌فرماید:

ماينطق عن الهوى ؛ یعنی براساس هوی نیست، یعنی بر اساس میل نیست اگر بر اساس میل بود، برهانی نبود. جز حق چیز دیگری نیست، اگر میل بود شما هم از این میل‌ها فراوان داشتید و اگر هوی بود شما هم می‌توانستید کاملاً هم باطل کنید هم مثل این بیاورید. اصل کلی اینست که این وحی است و وجود مبارک در این گفته‌ها و آن جایی که راه را نشان می‌دهد این وحی است. این ان هو؛ یعنی (الا نطق)؛ نیست آن نطق مگر وحی الهی، وحی الهی هم که کلمه خداست (جوادی آملی، مدرسه فقاہت، ۱۳۹۵/۱۲/۷).

۴- لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹). (سوره قیامت).

ترکیب

(لا) ناهیه جازمه (به) متعلق ب (تحركك)، (اللام) للتعليل (تعجل) مضارع منصوب بأن مضمرة.

و المصدر المؤول (أن تعجل) في محل جر باللام متعلق ب (تحركك).

(به) الثانی متعلق ب (تعجل)، (علینا) متعلق بمحذوف خبر إن (الفاء) عاطفة، و الثانیة رابطة للجواب.

جملة: «لا تحرك...» لا محل لها استثنائية.

و جملة: «تعجل...» لا محل لها صلة الموصول الحرفي (أن المضمرة).

و جملة: «إن علينا جمعه...» لا محل لها تعليل للنهي.

و جملة: «قرأناه...» في محل جر مضاف إليه.

و جملة: «اتبع...» لا محل لها جواب شرط غير جازم.

(ثم) حرف عطف (علینا) متعلق بخبر إن الثانی (بیانه) اسم إن منصوب ..

و جملة: «إن علينا بیانه» لا محل لها معطوفة على التعليلية (صافی، الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه،

۱۳۱۸ق: ج ۲۹، ص ۱۷۳).

بیان آیه

این حرص و تلاش در پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حفظ وحی به هنگام ابلاغ وحی و پس از آن نشان می‌دهد که الفاظ و کلمات قرآن در اختیار آن بزرگوار نبوده تا هرگونه بخواهد تنظیم و ترتیب دهد در نتیجه تمام الفاظ و کلمات آن از طرف خداوند بوده است.

نظر طرفین تطبیق

علامه طباطبایی می فرماید:

این جمله که فرموده: "لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ" خطاب به رسول خدا (ص) است، و دو ضمیر "به" به قرآنی که به او وحی شده و یا به وحی بر می گردد، و معنای آن این است که: زبان خود را به وحی حرکت مده، تا به عجله وحی را گرفته باشی، و چیزی را که هنوز ما نخوانده ایم در خواندنش از ما پیشی گرفته باشی. و این همانطور که گفتیم آن مضمونی است که آیه زیر آن را می رساند: "وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ"، "إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ" (۱ و ۲) قبل از آنکه وحی بر تو تمام شود در باره قرآن عجله مکن (سوره طه، آیه ۱۱۴).

کلمه قرآن در این جمله نام کتاب آسمانی اسلام نیست، بلکه مانند فرقان و رجحان مصدر و به معنای خواندن است، و ضمیر در آن به وحی بر می گردد، و معنای جمله این است که به قرآن عجله مکن، چون جمع کردن آنچه به تو وحی می شود و پیوسته کردن اجزای آن به یکدیگر، و قرائت آن بر تو به عهده ماست، و هیچ یک از اینها از ما فوت نمی شود تا تو عجله کنی و قبل از خواندن ما آن را بخوانی.

[وجوهی در معنای آیه: "فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ" و آیه: "ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ"]

"فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ" - یعنی وقتی قرائت وحی آن را تمام کردیم، و خلاصه وحی ما تمام شد، آن وقت خواندن ما را پیروی کن، و بعد از تمام شدن کار ما تو شروع به خواندن کن.

"ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ" - یعنی ابضاح آن برای تو به عهده ماست، ما همانطور که جمع و قرآن وحی را به عهده گرفته ایم، بعد از جمع و قرائتش برای تو بیان هم می کنیم، و بنا بر این، کلمه "ثم" برای افاده تاخیر است، البته نه تاخیر زمانی، بلکه تاخیر رتبی، چون معلوم است که رتبه بیان وحی بعد از جمع و قرائت قرار دارد (طباطبایی، تفسیرالمیزان، ۱۳۷۴: ج ۲۰، ص ۱۷۳).

آیت الله جوادی آملی می فرماید:

ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید که شما صبر بکنید، این قرآن را من می گوئیم و شما می شنوید، درست که جبرئیل گاهی واسطه است؛ اما به هر حال متکلم من هستم، مستمع هم تو. شما عجله نکنید، قبل از اینکه این آیات تمام شود، زبان مطهرتان را حرکت ندهید: {لاتتحرك به لسانك لتعجل به}، قبل از اینکه این آیه تمام شود، شما عجله نکنید، بگذارید آیه تمام شود، بعد بخوانید. محافظ هستیم، مارقیب هستیم. {لا تتحرك به لسانك}، به این قرآن در همین قسمت. وجود مبارک پیغمبر از همین بخش ها دارد که «ادبى ربى فاحسن تأديبى» از اینجا معلوم می شود که ارتباط مستقیم وجود مبارک پیغمبر با خود ذات اقدس الهی بود. جبرئیل بود، اما آنچنان مشهود نبود، سهم تعیین کننده نداشت، نقش تعیین کننده نداشت. اینکه فرمود {لاتتحرك به لسانك لتعجل به} آرام آرام این کلمات را ما می گوئیم، آرام آرام شما تلقی کنید، برای اینکه ما باید جمع بکنیم، «قرأ»؛ یعنی «جمع». «قرن» نیست، «قرأ»؛ یعنی جمع. این آخرش «همزه» است: {فاذاقرانه}، جمع کردیم همه آیات تکمیل

شد، {فأتبع قرآنه} بعد ما هم بیان می کنیم که آن {تبیانا لكل شیء} است. یک کتاب مبهمی نیست. اگر با یک آیه مثلا متشابه به نظر آمد، آیه دیگر که محکم است آن را تبیین می کند (جوادی آملی، جلسه ۳ تفسیر سوره قیامت، مدرسه فقاہت، ۱۳۹۸/۲/۹).

نتیجه گیری

۱- از مجموع مطالب بالا این نتایج به دست می آید که الفاظ، عبارات و ساختار ظاهر متنی قرآن همانند محتوای بلند و معارف نورانی آن، وحی الهی است و هیچ گونه تغییر و تبدیل در آن رخ نداده است.
۲- پیامبر فقط مأمور تبلیغ و ابلاغ وحی و قران است و حق هیچ گونه دخل و تصرفی در الفاظ و کلمات آن ندارد.

۳- نه تنها پیامبر بلکه هیچ کس دیگر نمی تواند کوچکترین تغییری در متن و محتوای بدهد.

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم
۲. انصاریان، حسین، «ترجمه قرآن»، اسوه-ایران، قم، ۱۳۸۳ ه. ش.
۳. ابن فارس، ابوالحسین، «معجم المقایس اللغه»، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم-ایران، ۱۴۰۴ ه. ق.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، «ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن»، انتشارات مرتضوی، ایران - تهران، ۱۳۸۳.
۵. طباطبایی، محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، انتشارات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ه. ق.
۶. صافی، محمود، «الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه»، انتشارات دار الرشید، سوریه-دمشق، ۱۴۱۸ ه. ق.
۷. جوادی عاملی، عبدالله، «وحی و نبوت در قرآن»، مؤسسه اسراء، قم، ۱۳۹۰ ه. ش.
۸. طباطبایی، محمد حسین، «وحی یا شعور مرموز»، انتشارات دارالفکر، ایران-قم.
۹. طباطبائی، محمد حسین، «تفسیر المیزان»، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، چ ۵، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه ی قم، قم، ۱۳۷۴.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر تسنیم»، انتشارات اسراء، ۱۳۹۸ ه. ش.
۱۱. سایت بنیادین المللی علوم وحیانی اسراء وابسته به دفتر آیت الله.